

# ترجمه یا نقل معانی قرآن کریم

سید ابراهیم سید علوی

برخی بر این باوراند که ترجمه قرآن مجید به زبان فارسی و یا هر زبان دیگر، ممکن نیست و روا نباشد که به چنان کاری اقدام کرد و در صورت لزوم و عدم آشنایی مخاطبان با زبان عربی و لغت قرآن، آن را نقل معانی قرآن به فلان زبان و یا لغت، می‌نامند.

ناگفته نماند که مشکل، تنها در ترجمه تحت اللفظی نیست بلکه نقل معانی نیز بدین آسانی و سهولت، نمی‌باشد زیرا تلقی کامل معانی و مفاهیم کلام خدای تعالی جز با توجه به ریزه کاری‌های ادبی و آرایش‌های کلامی و جز با در نظر گرفتن خصوصیت ساختار جمله‌ها در گزینش کلمه‌ها و لغت‌های متناسب و مجموعه ترکیب بندی آنها، میسر نمی‌گردد.

البته موفقیت هر زبان در پرتو وجود دستور زبان جامع و تنوع واژه‌ها و دیگر مزایای زبانی، که ممکن است داشته باشد، حاصل است که قواعد و قوانین متقن ادبی در القای خواسته‌های صاحب سخن بدان زبان و بلاغت و رسایی محاوره در ایجاد تفاهم با مخاطب، مؤثر می‌باشند.

در این میان، زبان عربی با داشتن دستور زبان قوی و قواعد محکم صرفی و نحوی و گستردگی واژه‌ها و تفنن در تعبیرها و دیگر امتیازات بلاغی، بدیعی و بیانی در طرح خواسته‌ها و انعکاس درون‌گوینده و انتقال مراد متکلم به مخاطب، از دیگر زبان‌ها جلوتر است، بخصوص کلام خدای تعالی که او بدان وسیله و بر عرف و عادت اهل زبان به طور مستقیم یا غیر مستقیم سخن گفته و حقایق زندگی و راه سعادت و قوانین تکوینی و تشریحی، وضعی و قراردادی حیات سلیم و معقول را گوشزد فرموده است، در اوج کمال قرار دارد.

از دیدگاه ما چنان‌که از ملاحظه شواهد ارائه شده به دست خواهد آمد ترجمه آیات قرآن کریم و یا نقل معانی و مفاهیم آن به هر زبانی از جمله زبان فارسی که نسبتاً زبانی کامل، شیوا و دارای

۲۲۲۸

لغات متنوع و ترکیبات ادبی می‌باشد بر این اساس همین معیارها باید صورت پذیرد و گرنه چه ترجمه و چه نقل معانی از کارایی لازم افتاده و از میزان توفیق در پیام رسانی، خواهد کاست.

## چند نکته

در توضیح آن چه یاد شد چند نکته گاربردی یاد می‌کنیم و سپس برای هر یک چند آیه شاهد می‌آوریم و به نقد ادیبانه و پژوهشگرانه برخی ترجمه‌ها و یا نقل معانها، می‌پردازیم.  
یک: به کار بردن فعل ماضی و یا مضارع و یا اسم فاعل در باره یک موضوع مطرح شده در یک آیه نسبتاً کوتاه، نمی‌تواند خالی از راز و رمز باشد. و این نکته نه تنها در ترجمه‌ها بلکه در تفاسیر هم که عهده دار نقل معانی ذکر حکیم می‌شمال اند احیاناً آن گونه که شایسته و بایسته است مورد اهتمام واقع نشده است.

دو: آوردن فعل اصلی به تنهایی و یا شروع با فعل کمکی «کان» با اشتقاقات متناسب: ماضی، مضارع و یا اسم فاعل همراه با ادات نفی و بدون آن، در بلاغت کلام و رسایی سخن و در وقوف بر مراد تکلم و دریافت عمیق پیام خداوندی دخالت کلی دارد و نباید از آن ظرایف ادبی و بیانی، غفلت کرد.  
سه: اشتراک لفظی و یا معنوی برخی واژه‌ها و مفردات قرآن، و تفاوت چشمگیر بعضی کلمه‌ها گزینش لغتی در جایی و انتخاب لغتی دیگر تقریباً هم معنا ولی متفاوت، در جایی دیگر، امری شسته مهم که غفلت از آن، ترجمه و نقل معانی ناقص و نارسا می‌سازد و با اندک اهمال، پیام اصلی آیات، به درستی رسانده نمی‌شود.

مخصوصاً می‌بینیم که جمله‌های پایانی آیات گاهی با رحمانیت خدا و دیگر گاه با طرح خشم و سبب الهی و گاهی هم با امر به تعقل و تفکر و امثال آنها و دیگر زمان با تحریک احساس، الهام بخش‌اند و در ترجمه و نقل معانی بایسته است که مدنظر قرار گیرند.  
نمونه‌ها:

شاهد در مورد نکته نخست: و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فأتاهن قال انی جاعلک للناس اماماً  
ممن ذریتی قال لانیال عهدی الظالمین (بقره، ۱۲۴/۷) چون، پروردگار ابراهیم او را با او امری بیازمود و  
بسیار تمام و کمال رسانید. فرمود من قرار دهنده توام به امام و پیشوا برای مردم. گفت و از نسل من نیز، گفت  
من (امامت) به ستمگران نمی‌رسد.

پروردگار متعال در این آیه از آزمودن ابراهیم (ع) طی اوامر و یا اموری، سخن گفته و آن ابتلا  
شده، توسط خداوند کامل گشته و یا ابراهیم (ع) از عهده آن امتحانات به تمام و کمال برآمده  
و ذات ذوالجلال شایستگی او را به امامت و پیشوایی مردم به وی اعلام و ابراهیم (ع) هم، چنان

۲۲۲۹

مقامی را برای نسل آتی خود آرزو کرده لیکن جواب شنیده که ستمگران به این مقام نمی‌رسند.  
 فعل‌های «ابتلی» و «اتمهن» فعل ماضی اند و «جاعل» اسم فاعل از جعل و «لاینال» فعل مضارع می‌باشد. این تفنّن تعبیر در آیه‌ای کوتاه خالی از رمز و راز نیست. ابتلای ابراهیم (ع) و تکمیل موارد امتحانی، در گذشته رخ داده و خبر دادن از آن ماجرا با فعل ساده ماضی متناسب می‌نماید اما جعل امامت از سوی خدای تعالی با وصف فاعلی یاد می‌شود که آن امری است قانونمند و ساری در سنت الهی و در همیشه اعصار و وصفی است پایدار و عملی است مستمر در تاریخ دیر پای بشری.

زیرا به نظر محققین علم اصول، مشتق در معنایی اعم، حقیقت است و شامل همه زمان‌های گذشته و حال و آینده، می‌شود و به تعبیری دیگر آن ساختار، منسلخ از زمان می‌باشد.  
 بنابراین، ترجمه فعل «اتمهن» به «همه را به جای آورد»<sup>۱</sup> و «آنها را به انجام رساند»<sup>۲</sup> و «به تمامی به انجام رسانید»<sup>۳</sup> و «او به خوبی از عهده آن آزمایش‌ها برآمد»<sup>۴</sup> و امثال آن، نه تنها ترجمه‌ای دقیق نیست بلکه مفهوم حقیقی آیه را نیز نمی‌رساند و با آن، پیام خدا دریافت نمی‌شود. زیرا: فاعل فعل «اتم» مورد اختلاف است که آیا او خدای متعال است و یا ابراهیم (ع)<sup>۵</sup>؟ و ترجمه و نقل معنا، طوری باید باشد که هر دو احتمال را برساند. و آنگهی، انجام کاری و به پایان رساندن آن اعم از این است که آن، کامل بوده و یا کاستی داشته است؟ و نیز شامل تمام و کمال کنی و کیفی، نیست و ترجمه اخیر، اولاً: قابل تطبیق جز بر عمل ابراهیم (ع) نیست و ثانیاً: از ظاهر آیه دور شدن است. و به گمان ما، ترجمه به «آنها را تمام گردانید» و «آنها را کامل و تمام کرد»<sup>۶</sup> به مفهوم و معنای آیه نزدیک‌تر و به ترجمه آشبه است.

هم چنان که ترجمه «جاعل» اسم فاعل مضاف به ضمیر مفعولی به معنای فعلی هر چند با جمله‌های متفاوت و یا ترجمه به جمله مردّد بین وصف و فعل، صحیح نیست و حتی ترجمه به معنای وصفی «گرداننده» نیز مشکل را حل نکرده است زیرا مفاد فاعلی «قرار دهنده» ویژگی خود را دارد و جعل به معنای انتخاب، گزینش و گرداندن نمی‌باشد.

پس ترجمه «جاعلک» به «بر خلق گردی امام» و «من می‌گردانم تو را» و «قرار دادم»<sup>۷</sup> «گردانیدم» و «می‌گمارم» و «گرداننده‌ام» و «برگزینم»<sup>۸</sup> چه به مفاد فعل و یا وصف، برابر منظور و مفهوم آیه نمی‌باشد و در به کار بردن «جاعل» به صورت اسم فاعل نکته‌ای است که ترجمه‌های مزبور آن را ایفا نمی‌کنند.

همین خطا در ترجمه و یا نقل معنای اسم فاعل به مفهوم فعلی در جای جای ترجمه‌ها دیده می‌شود. و لکن کتاب مرسلین (نصص، ۲۸/۲۵): و لیکن همانا ما بوده‌ایم فرستنده.

۶۶۲

و ائی مرسله الیهیم بهدیه فناظره یم یرجع المرسلون (نمل، ۲۷/۳۵): و همانا من به آنان هدیه‌ای فرستنده‌ام و مگر آنکه که فرستاده‌ها با چه برمی‌گردند. این دو آیه که نمونه‌ای از چندین نمونه‌اند به ترتیب ذیل ترجمه شده‌اند:  
 «خدا هر که خواست سازد رسول» و «لکن ما بودیم که تو را فرستادیم» و «اولی ما بودیم که ما امیرانی می‌فرستادیم» و «و لکن ما (هر کس را مانند تو لایق دانیم) به رسالت می‌فرستیم»<sup>۹</sup> که در همه ترجمه‌ها اسم فاعل به معنای فعل ترجمه شده است.

برخی ترجمه‌ها در این مورد درست ترجمه کرده‌اند: «لکن ما بودیم فرستندگان» و «و لکن ما بودیم فرستنده»<sup>۹</sup> و «و لکن همانا ما بوده‌ایم فرستنده» که هم مفاد ادات تأکید منظور شده و هم استمرار و پایداری وصف ارسال رسل، توجیه شده است.

و در ترجمه آیه سوره نمل آمده: «کنون هدیه‌ای می‌فرستم نکو ببینم چه پاسخ بیارند از او» و «حال، من هدیه‌ای بر آنان بفرستم تا ببینم فرستادگانم از جانب سلیمان پاسخ چگونه باز آرند»<sup>۱۰</sup>. اصولاً به کارگیری ساختار فاعل به جای فعل در جای جای آیات قرآن کریم ما را به نکته‌ای اعمی می‌رساند.

«لاینال عهدی الظالمین» و «فان ابتلی بالاهدوان الی الظالمین» و «من لم ینب فاولئک هم الظالمین»: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد. اگر دست برداشتنم جز بر ستمکاران، تجاوز می‌کنم. و هر کس توبه نکند اینان همان ستم پیشگاندند.<sup>۱۱</sup>

شواهد در این گونه موارد ظلم فی الجمله نیست که احیاناً از انسانی سر می‌زند البته چنان عملی از کتاب و آثار وضعی و تکلیفی محود را قاردا اما در چنان مواردی امکان توبه هست که او باز گردد از ستم بردارد و آثار تکلیفی و وضعی را از میان ببرد و رفتارش را برای همیشه اصلاح کند. بلکه مقصود از ظلم در آیات مزبور موارد مشابه ظلمی است که به صورت خوی، خصلت یا عادت پایدار در آمده است و شاهد این سخن، جمله‌های پیشین در برخی آیات می‌باشد مثل «وا» و «لم ینب» و نظایر آنها.

به مضمون آن آیات، کسانی که شیوه رفتارشان، همواره ستمگرانه بوده باشد هر چند از ستم (ع) هم باشند، لایق امامت و پیشوایی نیستند.

آئی که هرگز دست از ستم بر نمی‌دارند و توبه نمی‌کنند و به سوی حق و عدل باز نمی‌گردند خدا و رسول او را سرپرست خود می‌گیرند و اجنبی پرست‌اند و بدخواه هم کیشان و هم خود می‌باشند، ستمکاران واقعی هستند و از رحمت الهی، محرومند. خدا داناست.

توجه است که در کلام ملکه سبا که قرآن حکایت می‌کند اسم فاعل «مرسله» و «ناظره» شده و چنانکه ملاحظه کردید در برخی ترجمه‌های منظوم و منثور، به «می‌فرستم»

۶۶۱

بینیم و بفرستیم ترجمه شده و راز کاربرد اسم فاعل نادیده گرفته شده است. چون دادن هدایا و عطایا از شیوه های رفتاری بزرگان و از خصال ملوک و امیران است چنان که ناظره فاعل از ماده نظر، هر دیدن نیست بلکه دیدن توأم با تعقیب و دنبال کردن و چشم به راه بودن است برخلاف فعل «نظر» که مجرد دیدن را مطرح می کند: فنظر نظرة فی النجوم (صافات، ۸۸/۲۷): پس نگاهی در ستارگان افکند. و آن نظری است و گذری.

شاهد در مورد نکته دوم (کاربرد فعل اصلی با فعل کمکی)

در آیات قرآن کریم گاهی فعل ها به طور ساده و خبری صرف آمده است مانند: و بالتجم هم یهتدون (نحل، ۱۶/۱۶): آنان با ستاره راه پیدا می کنند و امثال آن که فراوان است و گاهی هم فعل به اضافه کان، در آیه آمده که کاربرد ویژه ای دارد و اینک چهار صورت را مطرح و برای هر یک آیه ای را به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

۱. [کان به صورت مضارع به اضافه ادات نفی + فعل اصلی مضارع، ۲. کان ماضی + ادات نفی به اضافه فعل مضارع اصلی، ۳. کان ماضی بدون ادات نفی + فعل اصلی مضارع با حرف نفی و ۴. کان ماضی و فعل اصلی مضارع هر دو بدون ادات نفی].

نمونه نخست: ان الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لالیهدیهم طریقا (نساء، ۱۶۸/۴): البته کسانی که کفر ورزیدند و ستم پیشه کردند، خدا نبوده که ایشان را بیامرزد و نه به راهی هدایتشان فرماید. در این آیه، سخن از کسانی است که کفر و ستم، پیشه ساخته و بر چنان رفتار و عقیده ای اصرار می ورزند و ادامه می دهند. طوری که آن، عادت و رفتار و کردار دایمی شان شده است و مشیت الهی در حق چنین اشخاص و یا جمعیتی، آن است که برای ابد از غفران الهی محروم باشند و همه راهها جز راه دوزخ بر ایشان بسته گردد. فعل های «کفروا» و «ظلموا» به قرینه «لم یکن» و «خالدين فیها ابدًا» قضیه مشروطه عامه (اصطلاح منطقی) تشکیل می دهند: (کافران و ظالمان، که مدام به کفر و ستم هستند. مورد مغفرت و هدایت خدا نیستند).

بنابراین آیه با ملاحظه نقش «لم یکن» باید چنان ترجمه شود که آن سنت پایدار الهی یعنی محرومیت کافران و ستمگران حرفه ای و مصر بر آن رفتار را برساند و گرنه، ترجمه و یا نقل نارسا خواهد بود.

البته بعضی مترجمان با افزودن «هرگز» و «نباشد» و «بر آن نیست» و «هیچگاه» و امثال خواسته اند به مفاد آیه نزدیک تر شوند و برخی فعل مضارع و بعضی دیگر مستقبل را مورد توجه داده اند، مثل: «... خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد» و «هیچگاه خدا ایشان را نخواهد آمرزید»

نمونه دوم: و ما کان الله لیضیع ایمانکم (بقره، ۱۴۳/۲) و نبوده است خدا که ایمان و باور شما را بسازد.

در این آیه «و ما کان» به کار رفته و در آیه نخست «لم یکن» که فعل مضارع است و به اضافه «لم» همان مضمون فعل ماضی را پیدا کرده است و فعل اصلی جمله، «یضیع» می باشد و قضیه آیه را تشکیل داده است و به قرینه ذیل آیه که سخن از رافت و رحمت و مهربانی خدا به میان آورده است، هدف نفی خشونت غیرمنطقی از ساحت قدس ربوبی است و این قضیه نیز یک عمل قانونمند است و وصف عادلانه را مطرح می سازد که در آیات دیگر قرآن کریم، مدام گوشزد شده است.

و کان الله شاکراً علیماً (نساء، ۱۴۷/۴): و خدا سپاسگزار دانا و آگاه بوده است. و ضایع کردن ایمان را محو آثار آن از صفت عدل الهی بدور می باشد و هرگز چنان امری به ذهن نباید خطور کند. گاهی برخی ترجمه هایی توجه به این گونه ظرایف بیانی و اصول فلسفی و کلامی، اقدام کرده و از و رسایی آیه مترجم کاسته اند. مثل: «و نیست خدا که ضایع کند ایمانتان را» که «ما کان» را به «معادل» لیس» که در آیه نیامده ترجمه کرده است و «خدا ضایع نمی سازد گرویدن شما را» یا «نقش» و «ما کان» فراموش شده و فعل «یضیع» به مضارع ساده اخباری برگردانده شده است. ۱۳. بیسوم: کانوا لایتناهن عن منکر فعلوه (مائد، ۷۹/۵): بودند از کارهای بدی که می کرده اند، برمی داشتند و یا یکدیگر را باز نمی داشتند.

آیه نمونه اول و دوم، کان توأم با ادات نفی آمده گویا اصل، نفی چنان عمل و کاری از ساحت ربوبی است چنانکه توضیح دادیم، اما در این نمونه که سومین آیه باشد؛ هدف است که دست بر نداشتن از کارهای بدی و یا بازداشتن یکدیگر از منکرات و معاصی، عمل چشمگیر آنان است. یعنی حضور دارند و مهر صحبت بر اعمال بدی می گذارند و آنها را نداشته و عملی ساخته اند. (کانوا لایتناهن) یعنی: حضور و شهود و عدم تناهی و این ظریف و زیبا است و باید در ترجمه و نقل معنا انعکاس یابد.

چهارم: و لئن سئالتهم لیقولن إنما کنا نخوض و نلعب قل ابالله و آیاته و رسوله کنتم (توبه، ۶۵/۹) و هر گاه از ایشان بپرسی، همانا می گویند، ما بودیم در می آمدیم و بازی می کردیم آیا به خدا و آیه های او و رسولش بودید مسخره می کردید؟

در این آیه، هم فعل کان و هم فعل اصلی بدون حرف نفی ذکر شده و طبعاً دارای نکته ای است که در نمونه پیش یاد شد و قطعاً این تفنن در تعبیر و آوردن چهار نوع جمله با ساختارهای مختلفی دارد و حاکی از بلاغت سخن است و در ترجمه و یا نقل معنا باید حفظ شود.

شاهد بر سومین نکته: (انتخاب لغات و مفردات متناسب با موضوع)

در این زمینه دو آیه جامع را یاد می آوریم و برجستگی کلام وحی و سخن خدا را خاطر نشان می سازیم.

فانكحوهن باذن اهلهن و آتوهن اجورهن بالمعروف محصنات غیر مسافحات و لامتخذات اخدان (نساء، ۲۵/۴)؛ پس با آن دوشیزگان و زنان ازدواج کنید با اجازه خانواده شان و مهریه شان را به شیوه نیکو و شناخته شده بپردازید. در حالی که آن بانوان پارسا و شوهرکن باشند نه زنا کار و نه مردان را پنهانی دوست گیرنده. **اليوم احل لكم الطيبات... و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذين اتوا الكتاب من قبلكم اذا آتيموهن اجورهن محصنين غير مسافحين و لامتخذى اخدان (مائده، ۵/۵)؛** امروزه پاکیزه ها برای شما حلال شده... و زنان پارسای شوهرکن از مسلمانان و زنان پارسای شوهرکن از کسانی که پیش از شما کتاب داده شده اند. هرگاه مهر آن زنان را بدهید در حالی که شما (مردان) همسر گیرنده باشید نه زناکار و نه زنان را به پنهانی دوست گیرنده.

ملاحظه می کنیم که واژه اخدان جمع خدن در قرآن مجید فقط در این دو آیه آمده است و درست است که بعضی از اهل لغت، آن را به مطلق دوست معنا کرده اند لیکن این واژه معنای خاص خود را دارد و آیه شریفه، رساننده پیام ویژه ای است و برای اصلاح جامعه های جاهلی برنامه بیان می فرماید. صفورایی می نویسد: خدن: یار، دوست و معشوق، جمع اخدان. ۱۲. جوهری: خدن و خدین: الصديق. و منه خدن الجارية: یعنی یار و معشوق دختر جوان. جمع اخدان. ۱۵.

طریحی: اخدان: دوستان نهانی برای زنا، مفرد آن خدن باشد. ۱۶. ابن منظور افریقی: خدن یار هم صحبت، آن کسی که در ظاهر و باطن با تو باشد و خدن الجارية: مردی است که او با دخترک هم صحبت می شود و در جاهلیت مردان ابایی نداشتند که با دخترکان و کنیزکان هم صحبت و همراه شوند و راز دل به هم گویند و اسلام آمده چنان شیوه رفتاری را منسوخ کرد و از بین برد. ۱۷.

و سفاح و مسافحه نیز به معنای زنا و فجور است. و مسافحه آن است که زنی و مردی بر مبنای فجور و زنا زندگی کنند نه بر اساس ازدواج صحیح. و زن مسافح زنی باشد که از زنا ابا ندارد. ۱۸. و در قرآن آمده است: غیر مسافحین: یعنی عقیف باشند و پاکدامن. ۱۹. قرآن کریم زنان و مردان را در پیروی از فرمان وحی و یا به دنبال شهوت و خواهش دل حرکت کردن با سه صفت و خصلت یاد می کند.

۱. محصنات با فتح صاد: زنان شوهر کننده و حفظ شده با شوهر و ازدواج صحیح و شرعی. ۲. غیر مسافحات: غیر زنا کنندگان که در جامعه های کهن جاهلی و در جاهلیت قرن حاضر با صد افسوس، روسپانی بوده و هستند که با مردان اجنبی و نامحرم ارتباط جنسی برقرار کرده

۳۳۴

می کنند و چنان عمل زشت و فحشاء را حرفه خود می سازند.

۳. زنانی که مرد یا مردان نامحرم را دوست پنهانی می گیرند و احياناً به نیت شهوترانی و اعمال بارضای غریزه جنسی و رابطه نامشروع زنا هم چند نه دائم و همیشگی و نه حرفه ای و برای کسب لذت فقط هوسرانی! که به آذری چنان کس را «او یناش» و در برخی اصطلاحات فارسی «سبیل» می برند و عرب خدن الجاریه. و مردان نیز با همین سه ویژگی یاد شده اند:

۱. محصنین با کسر صاد: مرد همسر دار و حافظ ناموس و نگاهدارنده زن از فساد و رابطه نامشروع. ۲. غیر مسافحین: مردان پاکدامن و عقیف که آلوده به زنا و رابطه نامشروع نمی باشند و غریزه جنسی را فقط با ازدواج و ارتباط شرعی، اشباع و ارضای می کنند. ۳. غیر متخذی اخدان، اصل، متخذی توده که با اضافه به اخدان، نون افتاده است که یا و هلاکت جمع سالم است و مراد مردانی است که زنان نامحرم را برای زنا و رابطه ناصحیح، به پنهانی، دوست خود می گیرند و به اصطلاح لاف می زنند و مغالزه می کنند و غیره. قرآن کریم بی عفتی زنان و مردان و رابطه بعضی آنان (سفاح و زنا) و دوست گیری های زنان، نامحرم را و به عکس، محکوم می داند و مورد منع. لیکن تعقیف با ازدواج، ترک زنا و فحشا گرفتن دوستی های زنان با مردان نامحرم و اینکه شیوه انسان های پارسا و پاکدامن می شمارد. پس ترجمه و یا نقل معنای آیات مورد بحث باید رساننده این پیام باشد و گرنه کاستی و این در کار خواهد بود.

اینک برخی ترجمه ها را که خطاهای آشکار در آنها رخ داده مورد اشاره قرار می دهیم: «کنیزی است همیشه در اوست» نه آن که زناکار و داوای دوست است. «زنانی که باشند پاک از زنا» رفیقی «قدر خفا» ۲۰.

بر این ترجمه منظوم از آیه های سوره نساء و سوره مائده، اشتباه آشکاری رخ داده است زیرا زنان دوست گیرنده پنهانی مردان، همواره است و نه کلمه محصنات، غیر مسافحات، ممانعت مؤث آمده لیکن در دو تفسیر مردان دوست گیرنده زنان به طور پنهانی و نیز مردان بی عفت تصور می باشد و ملذکر آمده است: محصنین غیر مسافحین، و غیر متخذین. نکته در این ترجمه هر دو مورد را بر زنان تطبیق کرده و از تذکیر و تأنیث، غفلت نموده اند انسان در این خطا، به الهی قمشه ای تأسی کرده و ترجمه ایشان را در نظر داشته، و خطای تکرار کرده است.

زنانی که عقیف باشند نه زناکار و نه رفیق و دوستدار» و نیز حلال شدن نکاح زنان پارسای پارسای اهل کتاب در صورتی که شما اجرت و مهر آنها را بدهید و آنها هم زناکار

۳۳۵

چنانکه ملاحظه می کنید: اولین اشکال این ترجمه و تفسیر و نقل معنا، اشتباه در واژه های محصنات و محصنین، غیر مسافحات و غیر مسافحین، متخذات اخدان و متخذی اخدان است که همین خطا به ترجمه منظوم قرآن نیز رخنه کرده است و هر دو آیه در سوره های نساء و مائده یک جور ترجمه و معنی شده است و مذکر و مؤنث بودن صفات توجه مترجم را برنیا نگیکخته است و در نتیجه پیام وحی به درستی ابلاغ نشده است.

اشکال دوم: عفت، لازم اعم احصان است نه مرادف. پس معادل قرار دادن عقیف برای محصنات و یا محصنین، خطا می باشد زیرا جامع و مانع نیست.

اشکال سوم: در جمله اخیر مترجم محترم است: «و نه رفیق و دوستدار، رفیق و دوست نگیرند» که خیلی مطلق است و رفیق و دوست گرفتن بطور کلی بد نیست و چنان چیزی احياناً خوب و پسندیده هم هست. بنابراین آن جمله ترجمه و معادل متخذات اخدان یا متخذی اخدان نمی باشد و چنان که توضیح دادیم پیام آیه ابلاغ نشده است.

اما برخی ترجمه های دیگر: «و حلال شده برای شما محصنات از زنان مسلمانان و محصنات از زنانی که کتاب داده شدند پیش از شما چون بدهید ایشان را مهر ایشان عفت طلب کنان نه شهوت رانندگان و نه دوست پنهان گیرندگان» و «پس نکاح کنید کنیزکان را با اجازه اهل ایشان و بدهید ایشان را مهر ایشان به خوش خوئی در حالی که عقیفه باشند نه زنا کننده و نه دوست پنهانی گیرنده.»<sup>۲۲</sup> در این نقل معنا و ترجمه فارسی چند اشکال به نظر می رسد.

۱. برای واژه های محصنات و محصنین، معادل نیافته و اصل عربی را آورده است.  
 ۲. مفهوم «زنان مسلمانان» با مفهوم «زنان مسلمان» در زبان رایج فارسی، فرق می کند اولی اضافه و دومی وصف تلقی می شود که در زبان فارسی گاهی که موصوف جمع است صفت آن مفرد می آید مثل مردمان مؤمن، اشخاص پارسا و معلمان متقی و امثال آن.

۳. چنانکه یاد آور شدیم احصان و محصن و محصن در فارسی به پارسایی و پارسا معنا شده و نیز به زن نگاه داشته شده با تزویج، نهفته گردیده با شوهر و مرد محصن یعنی غیر مجرد و دار.<sup>۲۳</sup> بنابراین اولی را به عقیف و دومی به عفت طلب کن، مقصود را نمی رساند و مطابق قواعد ادب فارسی نمی باشد.

۴. «بالمعروف» را به خوش خوئی معنا کرده در حالی که مفاد جمله اعم است و ترجمه آن روش نیکو و شناخته شده، شاید بهتر و مناسبتر باشد.

۵. به جای مؤمنات در ترجمه مسلمان آورده و چنین کار به قرینه تقابل با اهل کتاب، انست

ترجمه ای دیگر: «پس به زنی خواهید آن را [کذا] به رخصت صاحب هاشان و بدهید ایشان را هاشان را به خوبی وقتی که باشند بازدارندگان خود از کار بد نه زناکاران و نه گیرندگان پاره ای (مهر). امروز حلال شد شما را بایکها... و زنان آزاد از زنان گرونده و زنان آزاد از آنان که داده شدند را پیش از شما چون دادیدشان مزدهاشان را، پارسایان باشید نه پلیدکار و نه گیرندگان دوستان.»<sup>۲۴</sup>

در این ترجمه هم چند خطا چشمگیر است.  
 ۱. در برخی نسخه ها مرجع ضمیر «هن» آن، آمده نه آنها که شاید غلط چاپی باشد.  
 ۲. کتاب مذکور در آیه، به نامه ترجمه شده که بدون تردید کتاب آسمانی ادیان توحیدی

مراد است هر چند در جای دیگر قرآن به معنای نامه، آمده است.  
 ۳. در آیه ای محصن را پارسا و در آیه دیگر به «بازدارنده خود از بدی» ترجمه نموده اند که هر اهل لغت به معنای پارسا هم اشاره دارند لیکن دومی دقیق تر و مناسب تر است در هر دو مورد.  
 ۴. «پس آنها را با اجازه کسان شان به همسری در آورید و مهریه آنها را به نیکی بدهید (به شرط همسرانتان باشند نه زنان نامشروع و نه دوست گرفتگان (پنهانی))» و زنان پارسای مؤمن و گدامن از کسانی که پیش از شما کتاب بدان ها داده شده (برای شما حلال است) آن گاه که گدامن آنها را داده باشید در حالی که پاکدامن باشید نه زناکار و رفیق باز».<sup>۲۵</sup>

در این ترجمه نسبتاً آزاد نیز چند نکته قابل ذکر است: محصنات در این ترجمه، به (همسرانتان) معنا شده و برخلاف برخی مترجمان دیگر که آن را به پارسا و پاکدامن معنا کرده اند، دقیق تر معنای احصان، نزدیک تر می باشد. اما «پنهانی» را در داخل پرانتز آوردن حکایت از آن دارد که «خدن» را به معنای مطلق دوست پنداشته اند ولی چنان که از کتب معتبر لغت نقل می شود دوستی پنهان و به نیت ناپاک (زنا) در ذات کلمه خدن، نهفته است و در حدیث آمده «کریم الخلل لا تخدن احداً فی السر» یعنی: زن بزرگوار و با خلت، با احدی دوستی پنهانی نمی کند.<sup>۲۶</sup> و لذا در قرآن کریم جز در این گونه موارد به کار گرفته نشده است.

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات صالحی، والقرآن الکریم، انتشارات سنایی [بی تا].
۲. قرآن کریم، ترجمه خرمشاهی، انتشارات جامی و نیلوفر، ج ۳، سال ۱۳۷۶ ش.
۳. قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش [بی تا].
۴. قرآن مجید، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، آستان قدس رضوی، [بی تا].
۵. رک: طبرسی، مجمع البیان، ۲۰۱/۱، دارصادر، بیروت.
۶. قرآن مجید، خط ابوالقاسم خوشنویسان و حاشیه نویسی ناسخیان، مترجم نامعلوم، ج ۱۳۵۵ ق. و به خط طاهر خوشنویس، ج کتابچی، ۱۳۲۸ ش، مترجم نامعلوم.
۷. رک به ترتیب: ترجمه منظوم، امید مجد، و شاه ولی الله دهلوی، مکارم شیرازی، عبدالمحمد آیتی، خرمشاهی، به شکل های مختلف ماضی، حال و مضارع.
- و در ترجمه به صفت فاعلی گرداننده رک: قرآن مجید خط ابوالقاسم خوشنویسان. ج نیم ورقی و خط طاهر خوشنویس، قمی چاپ احمد کتابچی.
- و ترجمه دربرگزینم رک: الهی قمشه‌ای. آن را دو نوع می توان خواند اول به مفهوم فعلی یعنی برمی گزینم. و دوم: بر + گزینم + م یعنی گزیننده ام که مفهوم اسمی و یا وصفی خواهد داشت که توضیح دادیم.
۸. به ترتیب رک: امید مجد، مکارم شیرازی، عبدالمحمد آیتی و مهدی الهی قمشه‌ای.
۹. رک: بهاء الدین خرمشاهی، ابوالقاسم خوشنویس، مترجم نامعلوم و نیز طاهر خوشنویس، کتابچی.
۱۰. رک امید مجد و الهی قمشه‌ای.
۱۱. رک: به ترتیب: سوره بقره، ۱۲۴/۲ و ۱۹۳. سوره حجرات، ۱۱/۴۹ و سوره ممتحنه، ۹/۶۰.
۱۲. رک: دهلوی، مکارم شیرازی، آیتی، خرمشاهی، قرآن ابوالقاسم خوشنویس مترجم نامعلوم و جز آنها.
۱۳. رک: قرآن خط ابوالقاسم خوشنویسان. مترجم نامعلوم، دهلوی، مکارم شیرازی و نیز آیتی و الهی قمشه‌ای.
۱۴. منتهی الارب، ذیل ماده خدن.
۱۵. الصحاح، ذیل ماده خدن.
۱۶. مجمع البحرین، ۲۴۲/۶، مرتضوی، تهران.
۱۷. لسان العرب، ۱۳۸/۱۳، دارصادر، بیروت.
۱۸. همان، ۴۸۵/۲.
۱۹. مجمع البحرین، ۳۷۲/۲.
۲۰. قرآن مجید، ترجمه امید مجد.
۲۱. قرآن، با ترجمه و تفسیر الهی قمشه‌ای.
۲۲. قرآن، با ترجمه دهلوی.
۲۳. رک: منتهی الارب، ماده حصن.
۲۴. قرآن خط طاهر خوشنویسان، مترجم نامعلوم، چاپ کتابچی، رک: مترجم نامعلوم، ابوالقاسم خوشنویسان... وقت که باشند.
۲۵. قرآن مجید، ترجمه زین العابدین رهنما.
۲۶. ابن الاثیر، النهایة، ۱۶۸/۴.